

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه تیه (جله، هتم)

ختم مفهومی استاد اخوت ۱۶/۱۲/۱۹

برای استجاب دعاها و برطرف شدن هم و غمها، صلواتی ختم بفرمایید.

بحث «کفر» با دو گروه «اهل کتاب» و «مشرکین»؛ نشان می دهد با آمدن «بینه»، در اهل کتاب و مشرکین تغییری ایجاد نمی شود. کفر عامل این است که اهل کتاب در مسیر خودشان بمانند و مشرکین نیز همین طور.

ابتدا بحث «کتب قیمة» و «امر به عبودیت» و «دین قیمة»

بحث بعدی «ایمان» و «خیر البریه بودن»

بررسی این موارد نتایجی ایجاد می کند که تلازمی بین بینه و قطعیت اصلاح انسانها وجود ندارد. این به دلیل کم رونقی بینه و یا فقدان بینه نیست، بلکه کفر بزرگترین مانع در اثرپذیری از بینه است. هر مقدار از این کفر وجود داشته باشد به تقابل و یا به اعراض کشیده می شود.

اعراض اندکی خفیف تر از تقابل است. در تقابل، صف درست می کند و اول اعراض است و بعد تقابل. «تقابل»، مقابله کردن است. این بخش در سوره مبارکه «آل عمران» و «مائده» آمده است. انواع اهل کتاب در این سورهها واضح است. این نشان می دهد انسان باید برای دریافت بینه، نگران کفر باشند. انسان به اندازه کفری که دارد با بینه سازگاری ندارد. این کفر با بینه سازگاری ندارد و بر اساس همین می توان کفر را تعریف کرد که «کفر» چیزی است که بودنش باعث می شود فرد با دیدن بینه از آن اعراض یا استنکاف ورزد. بر اساس بینه می توان کفر را معنا کرد؛ مثلا فردی تجربه ای می کند و شکستی می خورد و با دلایل واضحی برایش مشخص می شود که کارش اشتباه است اما با این حال باز هم آن کار را انجام می دهد. این خود کفر است به این دلیل که برای انجام کار باید علم خود را نسبت به نادرستی کار ببوشاند. پوشاندن کفر، خود از نور است. بنابراین بینه می تواند کفر را معنا کند و خود بینه هم تعریف شود به این که بینه آن چیزی است که با هرگونه رد و منع غیرمنطقی سازگاری ندارد. صفات نامطلوب و

ناشایست که در فرد و جامعه شکل می‌گیرد و منشاء کفر دارد. در مقابل این صفات نامطلوب و ناشایست، حتما تعریفی از مطلوب و شایسته وجود دارد که بینه است. صفات نامطلوب و ناشایست که در فرد و جامعه شکل می‌گیرد، وجه ایجابی و ثبوتی دارد که به آن می‌توان بینه گفت.

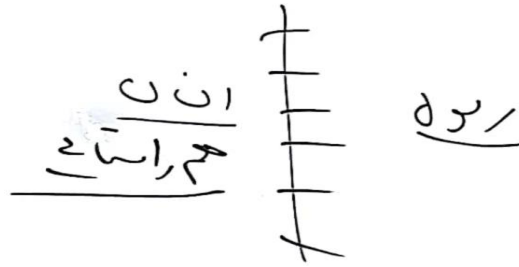
سوء خُلق در مقابلش حسن خلق قرار می‌گیرد. حُسن خلق چون به یک منبع کمالی متصل است و به طور واضح حالت بینه و کفر در این‌ها مشخص می‌شود.

این کمال ممکن است حقیقی یا حتی بر اساس تجربه باشد که بینه شود. «کفر» اسمی است برای ردّ و منع حقیقتی یا کمالی. «کفر» می‌شود این ردّ و منع و «بینه» آن حقیقت است. این که خداوند این‌گونه قرار داده است که صفات منفی با صفات مثبت معنا شود جزء عنایاتی است که خدا به انسان کرده است و خودش یک بینه است. رشد را باید شناخت، غیّ را نیز باید شناخت و باید بین این دو فاصله‌ای ایجاد کرد که این می‌شود، «بینه».

«کفر» و «رسول» چه ارتباطی به هم پیدا می‌کنند؟ افراد بطور مشخصی ممکن است بتوانند دلخوری‌ها و بغض‌ها و حسدهایشان را پنهان کنند اما نوعا نسبت به شخص بروز می‌دهند. کفر با رسول مصداقی می‌شود. کفر با رسول مصداق پیدا می‌کند و معلوم می‌شود که با رسول ضدیت دارد. اگر رسول نباشد ممکن است فرد بتواند کفر را پپوشاند اما وقتی رسول می‌آید، او یا باید با او هم‌راستا شود و یا اینکه خلاف او باشد.

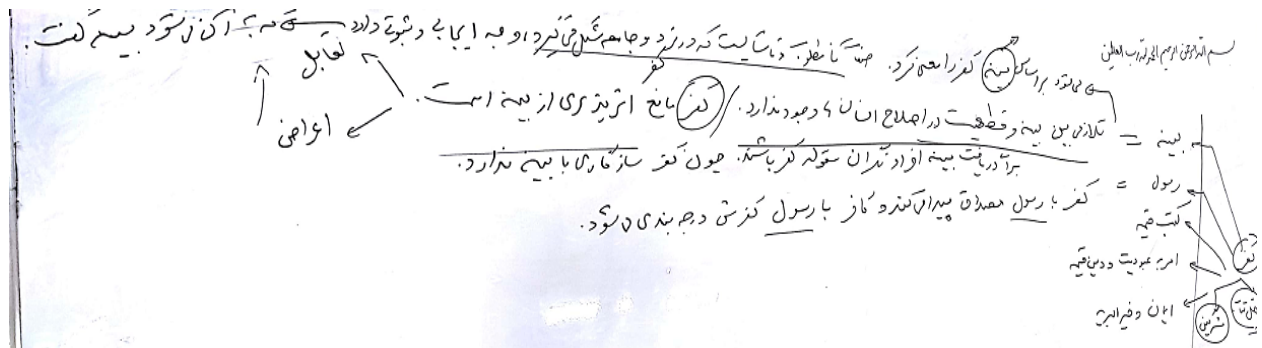
کافر با رسول کفرش درجه‌بندی می‌شود و به نسبت برخوردش با رسول، ایمان فرد درجه‌بندی می‌شود. نمی‌گوییم کفر درجه‌بندی می‌شود، این به دلیل احترامی است که برای ایمان قائل هستیم. به میزان فقدان ایمان فرد دارای کفر می‌شود.

اگر این رسول را بردارید، نمی‌توان انسان را مُدرّج کرد. با آمدن رسول و میزان حضور او در زندگی که در سال چقدر باشد، یک ماه رمضان باشد یا نه، همه ماه‌ها باشد و یا در همه ماه‌ها و همه روزها باشد و در همه روزها و همه ساعات باشد یا در همه ساعات و همه لحظات باشد و در همه لحظات تمام و کامل باشد، این تمام و کامل بودن در هم‌راستایی تامّ و کامل در باور و صفت است و نیز در سبک زندگی باید هم‌راستای رسول شد، به طور تمام و کامل.



ان شاء الله خدا همه مؤمنین را به بهشت می برد و همه درجاتشان محفوظ است. فرق می کند، کسی مثل سلمان (علیه الرحمه) همه شئونات خودش را با رسول منطبق کند یا مثل فردی که در روایات آمده است، در بعضی از قسمت ها اخلاقی ضعیف است. او هم مؤمن است ولی داد هم می زند. هر دو را بهشت می برند ولی در یک جایگاه قرارشان نمی دهند.

رسول می تواند ایمان و کفر را درجه بندی کند. و داستان خیلی جالب می شود.



بحث امروز جامعه که حجاب است و افرادی که به سمت بی حجاب شدن می روند و بحثشان تقابل با دین است و کفرشان معلوم است. ممکن است کسی سهوا رعایت نمی کند یا ممکن است کسی می فهمد که عدم رعایت حجاب به عنوان امر تقابل با دین مطرح است و این دو درجه شان با هم فرق دارد. درجات حرام انجام دادن با هم فرق می کند. این درجات را رسول تعیین می کند. یک بار فرد می گوید ولایت فقیه باید ساقط شود پس من بی حجاب می شوم. امروزه حجاب مربوط به اصل دین است و اگر کسی به سمت بی حجابی برود این فرد قطعا غافل نیست و این معضلی اجتماعی است که هر کس بد حجاب است قطعا مقابل نظام و حکومت است.

کفر و کتب قیمه

کفر فقدان حمایت الهی است که توسط احکام در نظام بشری وضع شده است. کفر باعث محرومیت از بینه بودن «کتب» است.

احکام الهی، کفر کافر را به بروز عینی می‌کشاند. قبل از آمدن حکم نسبت به رسول ابراز ارادت می‌کنند ولی بعد از آمدن حکم چون نمی‌خواهند انجام دهند از حکم اعراض می‌کنند. خیلی وقت‌ها در خانه‌ها این گونه است، در این مثال قصد، کافر کردن نیست بلکه حالت کفر را بیان می‌کنیم. به فرزند خود می‌گوییم نماز بخوان و او می‌گوید حالش را ندارم و نمی‌خواند تا هیجده سالش می‌شود. زمان خواستگاری‌اش می‌شود و اهل کتابی به خواستگاری‌اش می‌آید و می‌گوید با همین می‌خواهم ازدواج کنم، پدر و مادر به او می‌گویند حرام است این ازدواج کردن ولی می‌گوید دین شخصی است. در هر لایه‌ای کفر متناسب خودش، توجه به احکام بروز پیدا می‌کند و در جاهایی نیز خودش را خیلی نشان می‌دهد. با احکام الهی است که کفر نمایان می‌شود. خواستگاری که می‌گوید همه چیز را قبول دارم بجز خمس یعنی این نشان می‌دهد که ولایت فقیه را هم قبول ندارد. برخی احکام شاخص می‌شود؛ نماز، خمس، اعتقاد به ولایت و اوامر ولی، التزام به حدود ولایت جزو شاخص‌های احکام هستند. بروز عینی با درجه‌بندی فرق دارد. درجه‌بندی سطح پیدا کردن است و بروز عینی مشخص شدن است.

«قصاص» اثبات تعدی شخصی نسبت به شخص دیگری در دادگاه صالحه و احراز آن توسط قاضی است و حتما در آن نظام قضاوت وجود دارد. به تلافی کردن، قصاص گفته نمی‌شود. اگر کسی مورد تعدی قرار می‌گیرد باید در آن حوزه خود را با مرجع تقلیدش هم‌سو کند و حکمش را از او بگیرد. این موضوع نوعاً همراه با مطالب دیگری است و بایستی دقیق پرسیده شود تا جواب درستی دریافت گردد.

هر جایی که نسبت به سخنان «رسول» موضع‌گیری صورت می‌گیرد «کفر» تشخیص پیدا می‌کند. هر جایی که کافرین با رسول مواجه می‌شوند بصورت مصداقی کفر را مطرح می‌کند ولی وقتی با احکام روبرو می‌شوند کفر عینی می‌شود. عینی شدن یعنی تجلی یافتن. فرد به جهاد نمی‌رود یا کارشکنی می‌کند. این نتیجه کفری است که در درون فرد ایجاد شده است. مصداق و عین یکی نیستند. مصداق یعنی تشخیص، عینیت یعنی ظهور بیرونی. در ازدواج‌ها این مطلب خیلی خودش را نشان می‌دهد، فرد نمازخوان بوده است ولی بعد از ازدواج نماز را کنار می‌-

گذاورد. گویی این کفر در دل فرد تشخص یافته است ولی وقتی در غالب احکام در آمد و گفت که آدم با هر کسی دلش خواست می تواند ازدواج کند در این صورت کفرش عینی می شود.

طبق آیات و روایات، هم راستا شدن با رسول در باورها، در رفتارها، در صفات و در اعمال به صورت کامل یا ناقص معیار درجه بندی است. باورها، افکار، صفات، توجهات، اعمال رسول مشخص است و هم راستایی از روی طوع و نه اجبار و اکراه درجه فرد را مشخص می کند. برای هر کدام از این موارد می توان مقدار آن را مشخص کرد، کم، متوسط، زیاد و کامل و این نسبت ها به نسبت ظرفیت خود فرد است. (لایکلف الله نفس الا وسعها)^۱. کامل هر فردی نسبت به خودش و کسی به کامل رسول نمی رسد. درجه ایمان ما این گونه مشخص می شود که آیا ما به افکار رسول که در حوزه انسان در جامعه و هستی داشت واقف هستیم؟ از کجا بفهمیم این موارد را داریم یا نه؟ این باید در قرآن و روایات شناخته شود و این اصل زندگی انسان است و اگر فردی بگوید من در این دنیا آمده ام که چه چیزی یاد بگیرم مربوط به همین موضوع است و این علم حقیقی است. علم حقیقی یعنی این که باورهای فرد نسبت به توحید و هستی و قیامت و قوانین مشابه رسول شود. وقتی در سیر تکامل قرار می گیرید با کتب و احکام روبرو می شوید که این ها کاملاً شاخص می دهد. موضع ما نسبت به جهاد تابع موضع ما نسبت به رسول است. اگر از جهاد ترس داریم یعنی از قبل در این موضوع مشکل وجود داشته است. افکار رسول را شناخته ایم و نسبت به آن کم توجه هستیم. وقتی می گویند جهاد برای آن پیش قدم نمی شویم و سعی می کنیم در صف های دوم و سوم باشیم تا ببینیم چه خبر می شود. خود فرد متوجه می شود که خیلی هم نظراتش نسبت به رسول دقیق نیست.



^۱سوره بقره، آیه ۲۳۳

بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اذان و اقامه عبارت «حیّ علی خیر العمل» توسط خلیفه دوم حذف شد. دلیل این حذف شدن به خاطر جهاد بود چرا که هرکس این عبارت را می شنید تبادر دو چیز می کرد؛ «حیّ علی خیر العمل» یعنی «ولایت» و یا «جهاد». چون این ها دیدند که جامعه نیاز به آرامش و صلح دارد گفتند زمان جهاد گذشته است و آمدند «حیّ علی خیر العمل» را حذف کردند و فکر کردند رسول فراموش کرده که احکامش را زمان دار بگویند! پس آن را حذف کردند.

«کتب قیمه» که یکی از آن جهاد است، وضعیت کفر و ایمان این افراد را مشخص کرد و ما اسمش را کفر نمی گذاریم و می گوئیم ایمان افراد را سطح بندی کرده است. به هر حال کسی این قدر نسبت به رسول معتقد باشد که بگوید ممکن است چیزهایی را نگفته باشد، در مواجهه با احکام دستش رو می شود.

در مواجهه با رسول این امر شکل گرفته است؛ جایی که در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او نسبت خطا می دهد و می گویند که رسول (صلی الله علیه و آله) چون بشر است و هر بشری جایز الخطا است، پس او هم جایز الخطا است و این از مبانی مسلم اهل تسنن است و در این زمینه کتاب هم دارند، پس چگونه می توانند چنین چیزی را با سوره بینه تطبیق دهند.

باید مطالعه کرد تا فهمید که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه احکامی برایشان مهم بوده است و این مطالعه دو سه ماه بیشتر زمان نمی خواهد و تقریباً احکام زندگی اکثریت ما، خیلی با رسول خدا منطبق نیست.

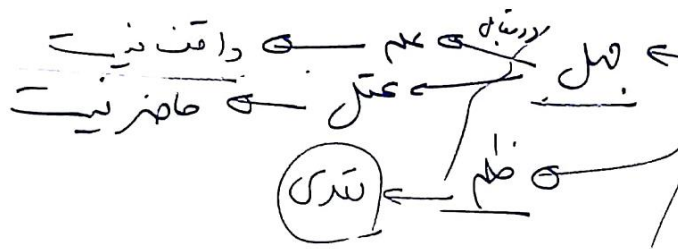
وقتی می گوئیم «درجه»، به موقعیت فرد اشاره می کنیم و وقتی می گوئیم «مرتبه»، به بستر توجه داریم. فرضاً درجه یکی سرلشکر است یعنی در مرتبه فرماندهان است. درجه جزیری تر است. در هر مرتبه ای درجات ایجاد می شود.

این بحث بسیار اهمیت دارد. ما زمانی درجه کفر و ایمان خود را خواهیم فهمید، چه در دنیا و چه در آخرت. فهم درجه ایمان اولویت اولی است که دومی ندارد.

کفر و تفرق

«تفرق» مثل تفکر، تدبر و تذکر در باب تَفَعَّل است؛ یعنی فرد در حوزه اختیار و عمل خود، کاری می کند که خود را از وحدت حقیقی خارج می کند. در باب تَفَعَّل صرف پذیرش و ادراک نیست بلکه از ادراک تا عمل است؛ مثلاً تفقه در دین یعنی بررسی فقیهان‌های که منجر به عمل شود. بچه‌ای که حساب خود را از خانواده‌اش جدا می کند،

تفرق در این جا این گونه می باشد. علت تفرق یا «جهل» است یا «ظلم». پذیرفته است که از احکام و کتاب جدا شود. جهل عدم اطلاع است که یا مقابل «علم» است و یا مقابل «عقل». اینکه مقابل علم است یعنی واقف نیست و اینکه مقابل عقل است یعنی حاضر نیست و تبدیل به گزاره نشده است تا تبدیل به عمل شود. «ظلم» زمانی اتفاق می افتد که مبنای تصمیم گیری می شود نظر دیگران.



اگر از کسی پرسیدند «می خواهی بقیه عمرت را چه کنی؟» باید بگویند من چون او تو الکتاب هستم و نباید با جهل و ظلم تفرق داشته باشم، پس باید بینیم خدا در قرآنش چه گفته تا بتوانم عمل کنم.

مختصات «کفر»، «شرک»، «ظلم» و «جهل» متفاوت است و هر کدام دستگاه متفاوتی دارند. زمانی انسان را در مختصات کفر و ایمان می سنجیم و زمانی او را در شبه نظام شرک می سنجیم و زمانی در شبه نظام جهل و شبه نظام ظلم. نسبت به «کتاب» بایستی عالم و عامل بود چون در غیر این صورت می شود «تفرق». این جدا شدن خیلی چیز غیرعادی ای نیست. در واژه های قرآنی جهل در مقابل علم و عقل است. اگر طبق نظام فکری ما قرار باشد انسانها غربال شوند، هر کسی هر کاری می کند، همه مجاز هستند، چرا که یا آموزش و پرورش او را به چنین کارهایی سوق داده است یا از طرف خانواده بوده است یا از طریق دوستی این گونه شده است و یا در شهری بوده است که عالم نداشته است. اگر به ما باشد همه را به بهشت می فرستیم، آن هم در مقام تبرّی خودمان، نه این که رحمتی به دیگران داشته باشیم.

ما برای هر کاری دلیلی می آوریم، «اگر غیبت نمی کردم می پوکیدم!» این ساختاری است که روان شناسی غرب آن را توسعه می دهد اما خداوند این گونه نیست. انسان دارای عقلی است که با آن می تواند بفهمد حتی در بدترین شرایط این گوهر حتی برای فرعون نیز خاموش نمی شود. بهتر است انسان به خودش بیاید و بداند که توجیهاات برای خداوند قابل قبول نیست. برای اشتباهات و خطاهایمان توجیه نیاوریم و خود را با احکام الهی منطبق کنیم.

کفری است که در اثر تفرق اشتعال پیدا می‌کند و بواسطه جدا شدن فرد از کتاب به هر طریقی حاصل می‌شود. نتیجه تفرق، کفر است. آیه می‌گوید که «او تو الکتاب» هستند که به کفر و تبدیل می‌شوند. انسان‌ها با «کتاب» متمایز می‌شوند. این‌ها خودشان را جدا کردند. در این‌جا نمی‌خواهد بگوید به واسطه آمدن کتاب دو تا فرقه ایجاد شده است، البته این در متن کتاب هست. انسان‌هایی که با بینه همراه می‌شوند و دارای کتاب هستند و انسان‌هایی که بدون بینه و بدون کتاب هستند.

امر و دین قیمه

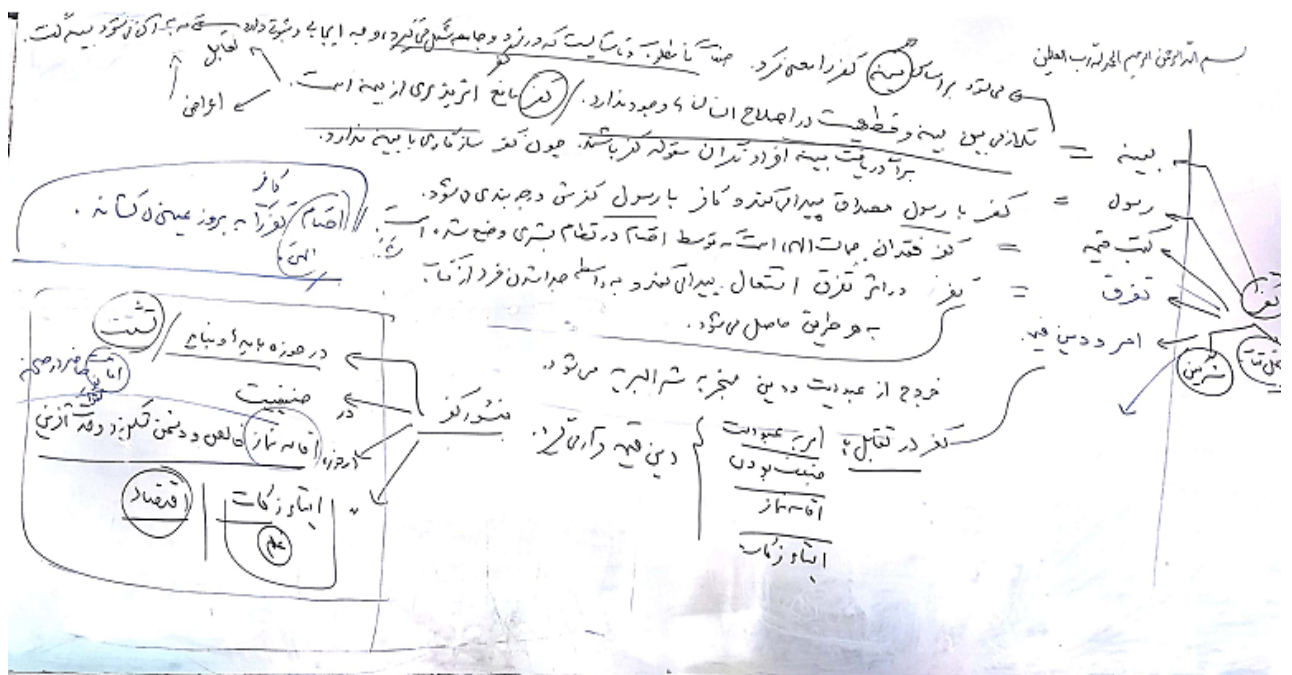
خروج از «عبودیت» و «دین» منجر به «شرالبریه» شدن می‌شود. «کفر» در تقابل با «امر به عبودیت»، «حنیف بودن»، «اقامه نماز» و «ایتاء زکات» و «دین قیمه» قرار می‌گیرد. کفر یک آیین‌نامه تفصیلی پیدا می‌کند. اگر خدای نکرده ما کافر باشیم و بخواهیم برنامه‌ریزی کنیم و منشور بیرون بدهیم، این چهار حوزه را مشخص می‌کنیم. در حوزه بایدها و نبایدها، معنی ندارد باید و نبایدها را دین بدهد بلکه هر کسی غیر از دین می‌تواند این کار را انجام بدهد؛ خانواده، زن، عشیره، فرزند و غیره. هر کدام می‌توانند باید و نبایدی داشته باشند. تشّت در منبع باید و نبایدها ایجاد می‌شود، چون قومیت فلان هستیم چنین، چون کارگر هستیم چنین و غیره. چون حق مرا خورده، پس چنین می‌کنم. این‌ها ایجاد تشّت در منبع حکم است.

جامعه امروز آمریکا در نظام تشّت هر فردی باید با اسلحه از خودش دفاع کند. اتفاقات جامعه غرب ناشی از همین تشّت‌ها است. دومین حوزه این منشور افراط‌گری در دین است و برای تفریط و افراطی بودن آموزش می‌دهند. در جامعه دینی برای ایجاد گروه‌های افراطی یا تفریطی پول خرج می‌کنند. باید دو تا گروه افراطی وهّابی و شیعی ایجاد شود تا با هم به مقابله پردازند. حتی در انقلابیون، انقلابی افراطی ایجاد کردن. انقلابیونی که از رهبری جلو می‌زنند. اگر این ولایت فقیه برداشته شود، افراط و تفریط همه را بیچاره می‌کند. سومین موضوع اقامه نماز خالص و دشمن-شکن و وحدت آفرین. اقامه نماز در قرآن ضد (یمنعون الماعون) است. نماز حاکمیت باورهای ولایت و امامت در جامعه است. امامت حاضر در صحنه و امامت خاضع و راکع و ساجد که در صحنه است. اقامت نماز حتماً به صورت جماعت است و دارای ولایت است و این تبدیل به سبک و ساختار زندگی است و در حوزه امت و گسترش امت قرار می‌گیرد. چهارمین موضوع می‌شود ایتاء زکات، به گونه‌ای در غرب همه چیز را چیده‌اند که انگار خبری از ربا نیست اما اقتصاد غربی همه چیزش رباست. بانک‌های ما نسبت به آن‌چه او هست، قابل مقایسه نیست. کافی است دو

دوتا چهارتای اولیه اقتصاد را بدانید. در این بانک کوچک ترین کاری را که در مسیر حق باشد، نمی توان انجام داد. ایتاء زکات بحث اقتصاد است و هر آنچه مربوط به بروزات است مثل حق کپی رایت. غیر ممکن است بتوانید برخی از علوم را، در دانشگاه های خارج از کشور مطالعه کنید.

انشاء الله بساط کفر از این عالم برچیده شود که در حوزه های تعلیم و تزکیه و در حوزه های مختلف جنایات بسیاری را مرتکب شده اند که اگر کسی علم تفصیلی داشته باشد می فهمد که چه خبر است. در هر موردی که بگویید این کفر با این منشور چنبره زده است و برای آن برنامه ریخته است.

جایجا کردن مولفه های رشد در دوره های مختلف، تقدم سمع و بصر در حوزه های تعلیم و تزکیه، همین کتاب هایی که هست و بر اساس آن دانشجو تربیت می شود و نظام مشاوره تولید می شود و در حوزه های مدیریت و روان شناسی و غیره نظر می دهند و ما انتظارمان این بود که این جمع در حوزه های مختلف به صورت تخصصی وارد این موضوعات شود و این موارد را به صورت تخصصی استخراج کند. تقریباً هیچ چیز نیست که برعکس نشده باشد.



نباید به صورت شعاری عمل کرد. باید دقیقاً مشکلات را گفت و راهکار جایگزین ارائه کرد. باید گفت: بین این نظامی که تو ایجاد می کنی بعد از ۳۵ سال فردی افسرده و ناکارآمد را تربیت می کند. این ربطی به ناکارآمدی نظام

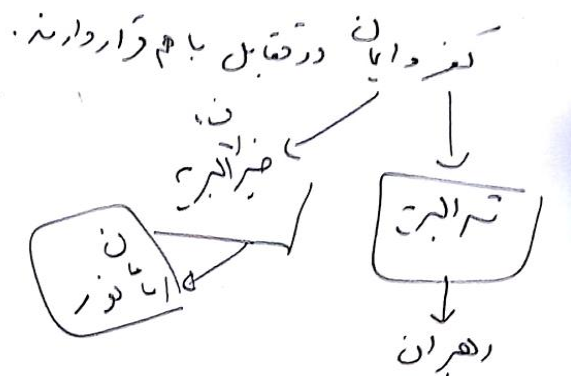
جمهوری اسلامی ندارد. نظام جمهوری اسلامی آمده است که این ناکارآمدی‌ها را بردارد و ان شاء الله که این‌ها را برخواهد چید.

تا ده سال دیگر نظامات آموزشی کاملاً متحول می‌شود.

کفر و ایمان تقابل خیلی واضحی دارد و همه این گزاره‌های گفته شده در مورد کفر را به صورت ایجابی می‌توان به ایمان نسبت داد.

کفر و ایمان در تقابل با هم قرار دارند، کما اینکه «خیرالبریه» را در مقابل «شرالبریه» قرار داده است. خیلی واضح است که شرالبریه در این سوره می‌شوند رهبران کفر و خیرالبریه، امامان نور هستند. در روایات نیز به این موضوع اشاره شده است و این بسیار جالب است. خیرالنساء البریه را در مورد حضرت زهرا (علیها السلام) به کار برده‌اند. اگر این دو را در تقابل بگیریم، منشور ایمان می‌شود: امر به عبودیت، امر به حنیف بودن، امر به صلوة و امر به زکات. این موارد ابعاد تفصیلی ایمان هستند. برای نجات جامعه به سمت نور بایستی عبودیت را فعال کرد و از افراط و تفریط پرهیز داشت و بر روی اقامه نماز کار کرد و مفهوم امامت را جا انداخت.

همین مقدار که بفهمیم کفر و ایمان در تقابل هم هستند، همه گزاره‌های بالا تغییر می‌کند؛ مثلاً انسان به وسیله ایمانش درجه‌بندی می‌شود و به وسیله کتب ایمانش عینی می‌شود. اگر کسی بگوید من چگونه می‌توانم ایمان خود را عینی کنم باید گفت بین احکام چه می‌گوید. لذا نزدیکترین کتابی که دین را عینی می‌کند، همان توضیح المسائل است به همراه استفتائاتی که فرد می‌کند و ارجاعاتی که داده می‌شود. خود این رساله خیلی از احکام را ممکن است نداشته باشد.



برای اینکه وضعیت سوره برای شما واضح شود تاکنون حدود صد و شصت گزاره گفته شده است. از بین این گزاره‌ها فرضاً تعدادی مثلاً پنج یا ده گزاره اعتبار ندارند اما بقیه در مورد بینه و نقش آن در جامعه یک‌سری مطالب می‌دهد و شما در رابطه با مؤلفه‌های مرتبط با بینه به یک‌سری گزاره رسیده‌اید و این تعداد قابل توجه است و رابطه‌ای دو سویه بین دو آیه برقرار کردید که ممکن است برخی مشابه در آمده باشد. یک غربالگری باید انجام شود و حدوداً ۸۰ گزاره می‌ماند. از این به بعد باید گزاره‌ها را پیش روی خودتان قرار دهید و در اثر رفت و آمد بین این گزاره‌ها به مطالب جدیدی برسید و بخش عمده آن هم ارتباط گرفتن با خود سوره و ملائکه آن سوره است و مهم‌تر از این قصدی است که فرد برای خواندن این سوره در جامعه دارد. سوره ناظر به خروجی است و براساس نوع مقصد میزان حقیقتی که سوره در اختیار قرار می‌دهد، متفاوت است. طبق پرسشی که صورت می‌گیرد ظرف شما را پر می‌کند. وقتی بینه را کار می‌کنید، یک‌بار رسول است، کتب، صحف، دین، امر، جزا یا ایمان و کفر است. یک لایه که جلوتر می‌آییم می‌بینیم که رسول را توصیف می‌کند. یتلو است. صحف را توصیف می‌کند که مطهره است. کتب را توصیف می‌کند که قیمه است. امرش را قید می‌زند و عبودیت خالصانه است. دینش را قید می‌زند. در جایی توصیف می‌کند و در جایی دیگر قید می‌زند. جزاء را به ایمان و کفر مقید می‌کند. بینه گاهی توصیف می‌کند و گاهی قید می‌زند. وقتی توصیف می‌کند واضح‌سازی می‌کند، وقتی قید می‌زند تمایز و تخصیص می‌دهد. بینه با دو شیوه توصیف یا تخصیص به این کار می‌پردازد و بیان هم همین است. از شکل سوره استفاده و به این نتیجه رسیده شد. قالب سوره بررسی شد و دیدیم چیزی را از طریق نفی اثبات می‌کند. (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ). در این جا (لم) نفی می‌کند و حتی اثبات. بوسیله نفی اثبات می‌کند. (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ)، نفی می‌کند و اثبات. بنابراین قالب سوره با نفی اثبات می‌کند. کار بعدی توصیف کردن است. با بدل‌های مختلف یا حذف مبتدا، بینه را توصیف می‌کند یا تخصیص می‌دهد (فِيهَا كُتُبٌ قِيمَةٌ) یعنی جزء‌سازی می‌کند. جزیی از آن را بیان می‌کند. «فیها» یعنی همه آن را بیان نمی‌کند، جزیی از آن صحف، کتب قیمه است. این خیلی مهم است که فرد بداند وقتی قرار است حقیقتی گفته شود لازم نیست همه آن را بگوید. لازم نیست همه آن چه را می‌دانیم از حقیقت بیان کنیم در حالیکه خصوصیت بینه این است که به قدر عقول و تمایز و ظرفیت، بخشی از حقیقت را بیان می‌کند.

گاهی توصیف و توضیح می کند یا گاهی تقیید می کند که در این صورت یا توضیح می دهد یا تخصیص می دهد یا تعیین می کند. زیاده بیان است.

برای قید زدن یا در مقایسه، چند تا چیز را از هم مجزا می کنیم که به آن تفصیل می گوئیم. نسبت انسانها با بینه یا «آمنوا» است یا «کفروا» و تخصیص کارش جداسازی است در نسبت با هم. جداسازی کامل را تفصیل گوئیم. تاکید، یک نوع جداسازی است اما کامل نیست، نوعی برجسته سازی است. متمایز کردن است. در تعیین، حد می - زنیم و سور می کشیم و تحدید می کنیم و به سمت تعریف و معرفی می بریم. محصور کردن نیز تعیین می شود. همه حالت های سوره را باید در بر بگیرد.

(لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ) یک مختصات ایجاد می کند مگر در این حالت. مختصات آمدن بینه را در نظامات بشری تعیین می کند. بینه چگونه در جوامع می آید.

منظور از بینه چیست؟ «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً». بینه را توصیف می کند و زیاده بیان است و تو که می دانی و منظور مرا خوب می شناسی، خودت را به نشنیدن نزن! توصیف خیلی وقتها حالت تویخ نیز دارد. هر جایی که توصیف می آید، نوعا تویخ شدید است.

در جنگ و دعوها خیلی از توصیف خودمان استفاده می کنیم. قید می زند.

(فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ) ممتاز می کند و برجسته سازی می کند و در این جا بلاغت شکل می گیرد. حرف جرّ بعد از جمله وصفی یعنی قید بعد از جمله وصفی حالت تاکید پیدا می کند.

(وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ) تعیین است و مختصات تفرق کنندگان را به نسبت بینه تعیین می کند.

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ)، با ذلك تعیین می کند که دین قیمة چیست.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ) تفصیل است و تعیین. و به نسبت دو مدل جزا می شود، تفصیل و به نسبت خالدین فیها می شود، تعیین.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) تفصیل است.

(جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ)، توصیف است. این آیه علاوه بر توصیف، تفصیل نیز هست و ذلك تعیین است.

(جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ): توصیف الذین آمنوا است. جزاءشان را تفصیلی بیان می کند: ۱- عِنْدَ رَبِّهِمْ ۲- جَنَّاتٌ عَدْنٌ ۳- خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (خودش ترکیب تاکید است). ۴- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

(ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ) می شود تعیین. در سایر آیات نگاه می کنیم تا ببینیم چه چیزهایی را تأیید گفته ایم: ۱- (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ) ۲- (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ) ۳- (أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) ۴- (أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ) این ها تعیین هستند و در این بخش خودش ادبیاتی ایجاد می کند.

ترکیبات وصفی در جاهای خاصی می آید. (الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ) همه توصیف هستند.

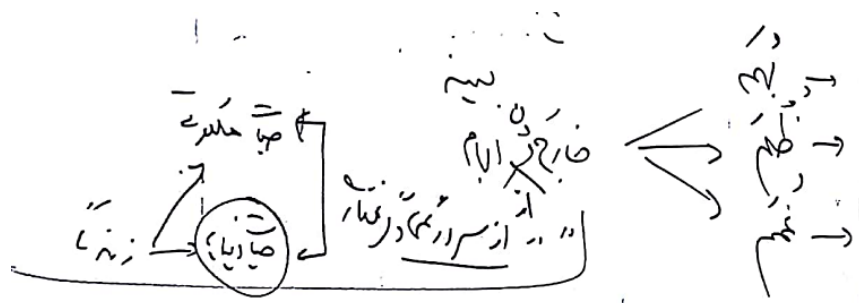
توصیف مثل صفت و موصوف است و اضافه بیان است و تفصیل ایجاد جدایی می کند مثل مومن و کافر.

توصیف یک مدل تاکید نیز هست. مکالمه خودتان را با یک فرد یادداشت کنید و ببینید چقدر از این تغییر قالب‌ها استفاده می کنید. با دوستی جایی می رفتیم، خیلی چابک و زرنگ بود. به موقعیتی رسیدیم و اون پیش دستی کرد. الان بین خودم و دوستم تفصیل ایجاد می کنم که او توان‌هایی داشت که من نداشتم بعد می خواهم او را برای شما تعریف کنم و این بستگی دارد به این که برای چه کسی چه چیزی بخواهم بگویم. بعد از این که او را توصیف کردم، فکری در ذهن من جرقه زد (تأکید) که منجر به تغییر مسیر زندگی من شد. قبلا این طوری بودم که شبها دیر می خوابیدم اما بعد فهمیدم که باید شبها زود بخوابم و روزها قبل از نماز بیدار شوم. (و این تعیین است. همه این‌ها برای ایجاد تعیین است و عینیت کار را دقیقاً مشخص می کند)

به وسیله بینه محدوده حقایق تفصیلی را تعیین و آن‌ها را از غیر خودشان متمایز می کنیم.

گرفته حقایق تعصیب
را تعصیب و آنرا از غیر خودشان متمایز کنیم

شما در حال زندگی کردن هستید و با حیات دنیایی و ملکوتی مواجه هستید. کار بین این دو است که ارتباطات این دو را بگویند و مختصات هر کدام را مشخص کند و فرد را از ابهام و سردرگمی و گرفتاری خارج کند. «بهم» و «ظلم» و «غم» کار بین، خروج فرد از این سه مورد است.



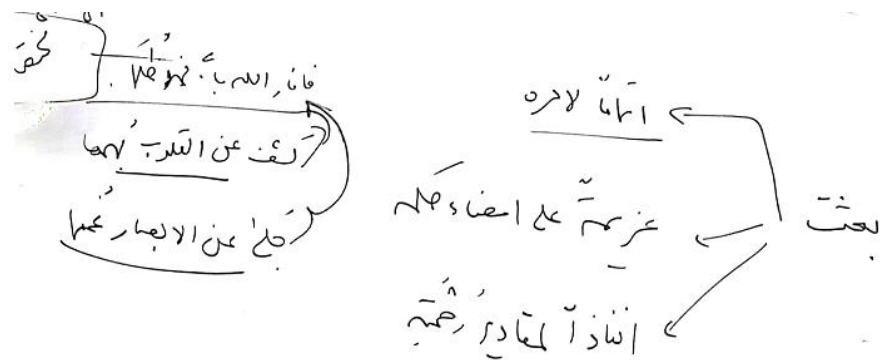
فَأَنارَ اللَّهِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَانْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ

خطبه فدکیه بسیار خطبه عجیبی است. چنین مطالبی کمک می‌کنند تا بینیم مسیری که در فهم سوره طی کرده‌ایم درست است یا خیر. بین و نور با هم مرتبط هستند و دسته‌بندی خطبه فدکیه معجزه است.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذِ الْخَلَاتِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتَرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ احِاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتِّمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى امْضَاءِ حُكْمِهِ، وَ أَنْفَازًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا

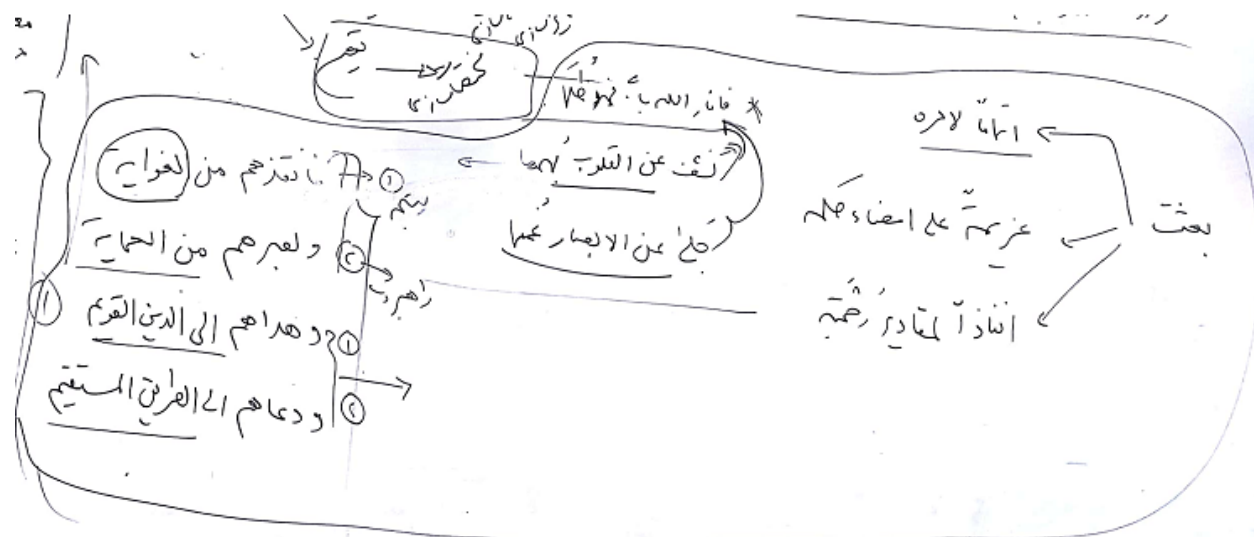
بعثت سه تا خصوصیت دارد: اتماماً لأمره، عزيمة على امضاء حكمه (یعنی فیها كتب قيمه) و انفاذاً لمقادير رحمته (اولئك هم الخیر بریه، سبب می‌شود برای جاری شدن رحمت و کفر جلوی نزول رحمت را می‌گیرد). فرأى الأمم فرقا فى ادیانها (اوتوالکتاب را می‌گوید). عكفاً على نيرانها (در سنت‌های غلط خود وقوف کرده‌اند. چهارشنبه سوری راه می‌اندازد و عزادار می‌شود بابت این سور و در آن معتکف می‌شود و در قوانینی که درست کرده وقوف می‌کند.)، عابدة لأوثانها (منابع حکم ایجاد می‌کند، من حرفم را از فلانی می‌گیرم)، منكرة لله مع عرفانها (و ما تفرق الذين اوتوا الكتاب با این که خدا را می‌شناسند، انکار کردند) فَأَنارَ اللَّهِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا (نور و ظلمت)، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَانْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ (مقابل

رشد است و ساختار وجودی از اعتدال خارج باشد و محصول رشد را حنیف گویند و این نزدیک ترین واژه به رشد است)، وَ بَصَرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ (بینایی، مشاهده و دیدن)، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ (تقریباً یکی است با مفهوم یکسان اولی نتیجه‌ای است و دومی راهبردی).



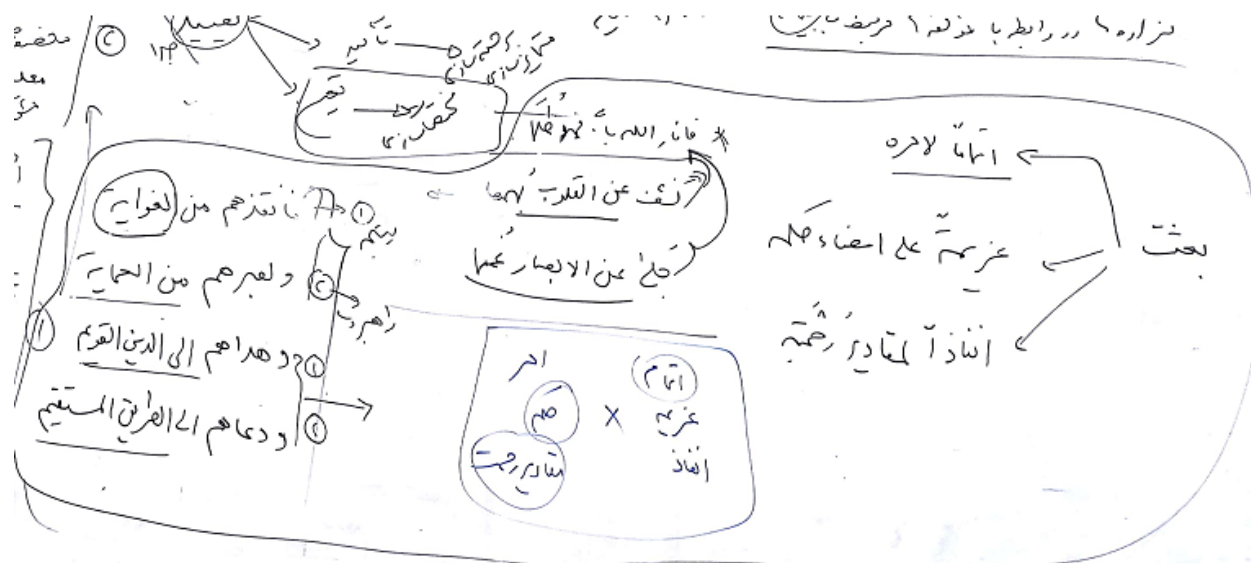
کشف و جلی زیر مجموعه نور می شوند که یکی بینایی را درست می کند و یکی داد و ستد قلب را. بنظر یکی روی توصیف است و یکی روی تقیید. کشف، وضوح و ایضاح است. فرآیند بصر تفکیک است و فرآیند قلب انکشاف و وضوح است.

توصیف و تمایز هر دو مهم هستند.



اگر کسی در ساختار بینه فقط همین بخش را داشته باشد، همه شیوه‌های احتجاج و بینه را می‌تواند استخراج کند. البته ادعایی است که باید انجام شود. جریان بینه باید از کل قرآن استخراج شود و آن را در لایه‌های مختلف دسته‌بندی کرد. غیر ممکن است کسی بتواند دسته‌بندی این قسمت خطبه را بدون کار بر روی قرآن بفهمد.

هر کدام از این‌ها دستگاهی را ایجاد می‌کنند:



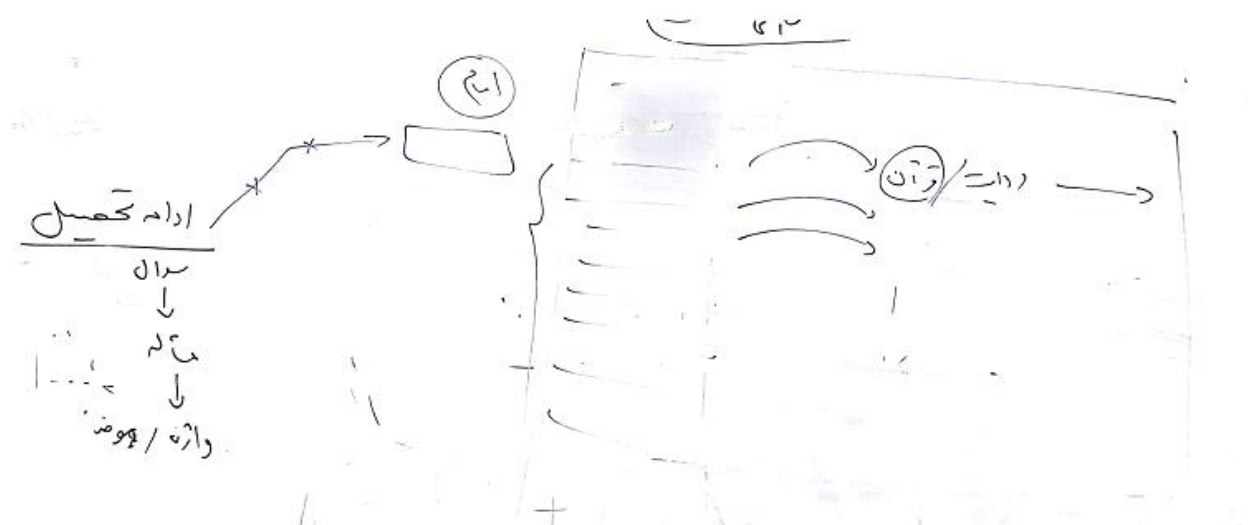
«امر» و «حکم» و «مقادیر رحمت» ضرب در «اتمام» و «عزیمه» و «انفاذ»، یک دستگاه ایجاد می‌کند.

مطالب علمی زمانی به عنوان ذخیره‌سازی در انسان قرار می‌گیرد، مثلاً در زمان کودکی ادبیات فارسی و زبان و ... خوانده‌اید که یک روزی از آن استفاده کنید و این طبیعی است چرا که در زمان نیازش از علم ذخیره شده باید استفاده کرد و این ذخیره‌سازی واجب است. چون هیچ‌وقت در هنگام نیاز نمی‌توان علمی را که به آن نیاز پیدا کرده برود و تازه یاد بگیرد؛ مثلاً اگر من برای ادامه تحصیل می‌خواهم خارج بروم، باید از قبل زبان را آموخته باشم. اگر سمت و سوی این ذخیره‌سازی به سمت کاربردی شدن باشد، در مسیر استفاده شکوفا می‌شود.

حالا ذخیره‌سازی حتماً باید قاعده داشته باشد و اگر بنا باشد که افراد فقط ذخیره‌سازی کنند، اطلاعات در جایی فریه می‌شود و بعد مزاحم و حجاب می‌شود. فرد باید به سمت عمل برود و از این ذخیره‌سازی استفاده کند تا دوباره با رویکرد جدیدی شروع به ذخیره‌سازی کند.

اگر کسی کاری بخواهد انجام بدهد، ما هستیم که بیاید و پرسد. دو سه نفر کار می‌کنند و علم را به مرحله عمل می‌رسانند. اگر فقط روی ذخیره‌سازی کار شود، افراد مستعد کار نیز ناتوان می‌شوند. تا وقتی افراد کار نکنند، بینه واضح نمی‌شود. بینه زمینش موضوعات زندگی است و باید وارد کار شد.

افراد از این به بعد همه امور زندگی را با بینه انجام دهند یعنی دقیقا بتوان گفت که هر کاری که در آن مشغول است، با چه بینه‌ای است. بینه داشتن یعنی امام داشتن و از خود و خانواده و نظام تحصیلی و ... نگفتن و از قرآن و امام قرآن معیار داشتن. کارهای خود را لیست کنید و ببینید که هر کدامش را به کجای قرآن و روایت می‌توانید نسبت بدهید. باید هر کاری را که می‌کنید بر اساس درس‌های روشی که خوانده‌اید به قرآن ارجاع دهید و تبدیل به سؤال و مسئله و واژه و موضوع کنید و آن را به قرآن ارجاع دهید تا همه را با قرآن ببینید. اگر کارها متصل به قرآن نشود، حتما به بن بست خواهد خورد. بینه همان جایی است که باید ایستاد تا (لم یکن الذین کفرو...)



چقدر امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) افتخار می‌کند به کسی که قدم از روی قدم بر نمی‌دارد تا منطبق با قرآن شود. در صورتی که این کار انجام نشود، به طور ناخودآگاه فرد جزء شرالبریه است. هر تحلیلی که منفک از قرآن است محکوم به ضلالت و گمراهی است ولو این که از عالم دینی باشد. مثلا سبک برخورد با حجاب را نمی‌داند، پس حتما هر چه بگوید اشتباه خواهد شد.

از دیگران نمی‌توان اظهار برائت کرد اما در مورد خودمان که می‌توانیم!

افراد به بلوغی رسیده‌اند و باید مطابق آن بلوغ به سمت عمل بروند. خاصیت بلوغ، جداسازی است.

در دنیا میلیاردها انسان وجود دارند که تشنه حقایق دین هستند و باید سیراب شوند. ما نمی‌توانیم نسبت به آنها بی‌تفاوت باشیم چون ما سرباز امام زمان (عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) هستیم و باید فکرمان جهانی باشد و به حضرت (عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) کمک دهیم. هر کسی از خودش شروع به خودسازی کند. همینی را که بلد هستید از خودتان شروع کنید و بعد به خانواده و اقوام و محل کارتان ببرید. حال سوره بعدی موضوعیت پیدا می‌کند. اگر این کار را نکنیم، کم‌کم کلاس‌ها به سمت اعتیاد پیش می‌رود.

هر چیزی اثرات تکوینی خودش را دارد. علمی که همراه با عمل باشد، اثرات تکوینی دارد و نیاز به تعداد افراد زیادی ندارد. اگر جمعی حتی به اندازه ده نفر، در مدار طهارت و بر مدار بینه و امامت اقدام کنند، به دلیل آمد و رفت ملائکه بر وضعیت کل عالم اثر قطعی دارد و اگر این علم تبدیل به عمل نشود قطعاً تبدیل به عذاب می‌شود و خدا در عذاب تعجیل نمی‌کند. در عطا، همیشه پیش از عمل، به حساب فرد ریخته شده است. ای بسا بندگان استغفار کنند و برگردند. خدا رضایت به عذاب ندارد و در آن نیز تعجیلی ندارد. اگر به وسیله یک کلاس قرآن هیچ گره‌ای از عالم باز نشود، قطعاً کلاس قرآن نیست. این‌ها بینه است و باید بتواند مشکلات خودش را برطرف کند. گرفتاری‌ها و غم‌هایش - غمی که او را از جهاد و قیام باز می‌دارد - باید برطرف شود. ممکن دچار گرفتاری‌های مادی نیز باشد اما باید حس هدایت و راه‌گشایی در او فعال شود. «نور» نشانه‌ای از نورانی شدن دارد.

توقف کنیم و بازسازی کنیم. برگردیم و خلل و فرج خود را پیدا کنیم. ما باید به این فکر کنیم که طهارت‌مان به حدنصابی برسد که جز با ولیّ الله الاعظم (ارواحنا له الفداء)، با کسی نخواهیم مراد داشته باشیم و منبع علم ما ولیّ الله باشد. حالا اینکه این علم از کجا و کی و چگونه به ما می‌رسد، با خود اوست.

ارتباطات، ارتباطات مستقیم می‌شود و این کار قرآن است که انسان را به جایی می‌رساند که جز با ولیّ خدا در ارتباط نباشد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات